بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 دی 1389.

محصّل عرض ما در جلسات سابق در مورد دلالت التزامی و تبعیتش نسبت به دلالت مطابقی این بود که ما به نظرمان وجدانا بیان مرحوم آقای خوئی تمام بود و بنابراین دلالت التزامی در تمام جهات تابع دلالت مطابقی است و این بیان در دلالت های مطابقی تابعه هم هست. دلالت مطابقیه متبوعه است. و اگر حالا این بیان آقای خوئی را ناتمام بدانیم و قبول نکنیم، باز در اکثر موارد دلالت التزامی تابع دلالت مطابقی است چون ملاک حجّیت و مناط حجّیت در دلالت التزامیه وجود ندارد. ما در واقع وجه سومی که شهید صدر مطرح کرده اند که مناط و ملاک حجّیّت وجود ندارد همان را داریم می گوییم ولی می خواهیم بگوییم که این نکته سبب تفصیلی که شهید صدر داده اند بین دلالت التزامیه لفظیه و عقلیه نمی شود. در تمام دلالت های التزامیه مناط حجیت وجود ندارد بعد از سقوط دلالت مطابقیه. چون می گفتیم عرف به این دلیل یک دلالت را معتبر می کند که می خواهد از قرار گرفتن در یک حالت نادر فرار کند. در دلالت التزامیه اگر بعد از سقوط دلالت مطابقیه حجت نباشد، محذور جدیدی ایجاد نمی شود. آن محذور همان محذوری است که از قبل بوده است. بله در دلالت های لفظیه تابعه که ما ضمیمه می کردیم، در بعضی از موارد نادر با ثبوت دلالت متبوع، دلالت تابع از اعتبار می افتد آن جایی که منشأ تخلّف دلالت از واقع، تعمبد القای مخاطب در خلاف واقع باشد. جایی که تعمّد القای مخاطب در خلاف واقع باشد و اگر من این دلالت تابعه را ذکر نمی کردم، مخاطب من به این مطلب رهمنون نمی شد و به خلاف واقع نمی افتاد. اینجا القا در خلاف واقع نسبت به مدلول تابعه نسبت به القای مخالفت واقع نسبت به دلالت متبوعه مستقل از هم هستند و به هم ارتباطی ندارند. محذور شدیدتر و بیشتری در عدم التزام به دلالت تابعه پیش می آید که این حالت نادری است و نوعا این حالت نیست.

سؤال:... اینها معمولا همین دلالت التزامیه با مدلول مطابقیه با منشأ واحد صادر می شود

پاسخ: بله اینجاها که غالبا همین است. اصلا دلالت های التزامیه همه جا همین جور است. ما عرض کردیم آن که تفصیلی که اگر بخواهیم قائل شویم در دلالت تابعه است و الا دلالت التزامیه چون دلالت التزامیه است لازمه اش این است که اگر من فقط اکتفا کنم به مدلول مطابقی، خود مخاطب مدلول التزامی را می رسد. قوامش به این است که مخاطب به این دلالت التزامیه واقف است. پس آوردن دلالت آن لفظ دال بر لازم یا نیاوردنش و اینکه دلالت لفظی بیاورم یا نیاورم، یک القا در خلاف واقع جدید ایجاد نمی کند. یعنی همان نکته ای که سبب می شود که من مکلّف را نسبت به مدلول مطابقی در خلاف واقع قرار دهم، نکته ای پیش آمده است حالا این نکته واقعی می خواستم به اصطلاح فرض کنید محذور تقیه بوده است یا محذور غیر تقیه بوده است هر چه بوده است این محذوری که چه عذر شرعی باشد چه عذر شرعی نباشد، آنها همان توجیه گر القای در خلاف ظاهر نسبت به مدلول التزامی هم هست چون مدلول التزامی خواه ناخواه به دنبالش می آید و این جور نیست که من اگر مدلول التزامی را یعنی به نحو دلالت لفظیه نبود محذور جدیدی پیش می آمد. این است که نسبت به دلالت التزامیه هیچ تفصیلی در کار نیست.

سؤال:

پاسخ: می خواهیم بگوییم در بعضی موارد دلالت تابعه ای که مخاطب به این دلالت توجه ندارد و من با آوردن لفظ دالّ بر این روایت تازه توجهش می دهم که این ملازمه هم وجود دارد در طول به کار بردن جمله من مخاطب به این ملازمه توجه پیدا میکند. خب اینجا برای چه این را آورده اید؟ اگر این را نمی آوردید که مخاطب نسبت به دلالت تابعه و آن مدلولش که به خلاف واقع نمی رسید. به فرض اینکه متوجه نمی شد. پس در صورتی من این دلالت التزامی را می توانم ذکر کنم که واقعیت داشته باشد. اگر واقعیت نداشته باشد یک مخالفت ظاهر یعنی مخالفت اصل بیشتری است یک عمل شنیع بیشتری را انجام داده ام و آن را در مخالفت واقع یک خلاف اصل بیشتری مرتکب شده ام. فرض کنید من مخاطب نمی داند که اگر زید بیاید عمرو هم می آید. بعضی از ملازمات شرعیه ای که وجود دارد نه ملازمات عقلیه. فرض کنید نماز اگر باشد نماز مستحبی باشد باید دو رکعتی باشد مثلا. من می گویم که این نماز را بخوان و دو رکعتی هم بخوانم. یک موقعی است که این دلالت یک دلالت واضح است وقتی گفتم نماز بخوان اگر هم نگویم که دو رکعت بخوان آن دو رکعتی خوندنش را متوجه می شود. ولی اگر نه، نگوید هم ممکن است چهار رکعتی بخواند ممکن است جور دیگری بخواند و به خلاف واقع بیشتری مثلا گرفتار نشود. مثال های واقعی اش را شاید آدم فکر کند گیر بیاید ولی من فکر نکردم

سؤال: یعنی ما حجیت اصل مستحبی بودن آن نماز را ممکن است بزنیم اما دو رکعتی بودنش را قبول کنیم. حالا اینجا که اگر اصلش باشد آن هم می رود چون اصلا موضوع ندارد ولی جاهایی که موضوع داشته باشد یعنی آن بیان آقای خوئی اینجا کاملا می آید که لازمه اش، لازمه مساوی است با فرض عدم او اصلا لازمه تصویر ندارد. اینجا اگر اصل مستحب نباشد دو رکعتی بودنش دیگر، دو رکعتی بودن برای نماز مستحبی مطرح است ولی دو رکعتی بودن برای نماز غیر مستحبی که، این مثال ها باید مثالهای واقعی درست و حسابی باید گیر آورد که بشود توهم های عمد بودن لازم را تصویر کرد. این محصّل عرض ما تا اینجا بود. مرحوم آقای صدر اینجا در ادامه وارد بحث دلالت تضمنیه می شوند. بحث این است که اگر دلالت مطابقی از حجیت افتاد، دلالت های تضمنیه هم از حجیت می افتد یا نمی افتد. اگر دلیل ما می گوید نماز با ده جزء واجب است ما می دانیم که نماز با ده جزء واجب نیست. برای وجوب جزء دهم واجب نیست برای وجوب سایر اجزاء چه دلیلی داریم؟ این یک مثال که در واقع یک واجب مرکب دلیل بر وجوبش دلالت می کند و این مخالف واقع است ولی احتمال می دهیم که سایر اجزاء واجب باشد آیا وجوب سایر اجزاء با اصل وجوب اگر از بین رفت آن سر جای خودش باقی می ماند یا نمی ماند؟ مثال دیگر جایی که ترکیب عقلی باشد، تحلیلی باشد اینکه اکرم العالم، ما می دانیم که عالم وجوب اکرام ندارد ولی احتمال می دهیم که انسان وجوب اکرام داشته باشد. آیا ما با علم به کذب اکرم العالم می توانیم وجوب اکرام انسان را که جزء تحلیلی آن عالم هست آن را استفاده کنیم یا نمی شود؟ شهید صدر بین این دو فرض تفصیل قائل شده اند. بین اینکه واجب ما دلالت تضمنیه تحلیلیه باشد یا دلالت تضمنیه غیر تحلیلیه باشد. می گویند ارتباطی بودن که معنای تضمنی یعنی ارتباطی، این ارتباطی بودن مضر به این نیست که ما بتوانیم اخذ کنیم به دلیل. پس بنابراین در مثال اولی که ما زدیم که دلالت تضمنیه غیر تحلیلیه است. اینجا با ثبوت دلالت مطابقیه از اعتبار دلالت تضمنی ها از اعتبار نمی افتد. دلالت تحلیلیه یعنی دلالت عقلیه یعنی عقل انسان آن مدلول را جزء می کند و برایش جزء می تراشد. می گوییم انسان دو جزء دارد حیوان و ناطق و الا خارجا که دو جزء ندارد در عالم تصور ابتدایی هم دو جزء ندارد و آن واجب و مرکبی که س اخته می شود آن واجب و مرکب اجزا دارد دیگر خارجا اجزاء متعدد دارد.

سؤال:

پاسخ: غیر تحلیلیه از اعتبار نمی افتد تحلیلیه از اعتبار می افتد. من البته مثال هایی که زدم بعد که ذکر کردم یک مقداری بحث مشوش شد. مثالی که زدم واجب غیر تحلیلیه بود مثال دوم واجب تضمنیه تحلیلیه بود. مثال دوم همان اکرم عالما مثلا. عالم می دانم که وجوب اکرام ندارد احتمال می دهم که انسان وجوب اکرام داشته باشد. خب حالا بعضی از این مثال ها از نظر دقی مشکلاتی دارد من این مثال را برای اینکه یک کمی مطلب واضح شود این مثال ها را می زنم و الا این مثال ها اصلا دقیق نیست مثال واجب تحلیلی هم نیست اصلا.

اکرام چون واجب است نه اکرام عالم. من عالم را که متعلق اکرام است مطرح می کنم من خیلی فعلا وارد آن چیزهایش نشویم بهتر است. باید اکرام العالم را نسبت به اکرام الانسان تحلیلی است یا نیست. این اشکالات دارد من فعلا نمی خواهم وارد آن ان قلت و قلت ها و امثال اینها بشوم. فقط خواستم اصل تحلیلی بودن یک دلالت را ترسیم کنم و الا اینجا اصلا درست نیست. بگذریم

شهید صدر می فرمایند یک بحثی در اصول مطرح است که عام مجموعی اگر مخصّصی برایش وارد شود به چه دلیل عام مجموعی در تمام باقی حجت است. در مورد عام استغراقی، خب عام استغراقی چون استغراقی است انحلالی می شود. گفته است اکرم کل عالمٍ، می دانم زید وجوب اکرام ندارد. سایر افراد وجوب اکرامش سر جای خودش باقی می ماند. عام استغراقی خب مشکلی ندارد ولی عام مجموعی یک وجوب است. گفته است اکرم هذه القبیله بنحو، فرض کنید این جوری مثال واقعی بزنم، آمن بالائمه یعنی به ائمه ایمان بیاور. من مثلا ائمه ای که هستند می دانم که لازم نیست به سیزده تا امام، سیزده تا امام اینجا مطرح هستند و سیزده تایش لازم نیست. حضرت ابا الفضل لازم نیست مثلا.

سؤال:

پاسخ: نه نه عام استغراقی بحث اصلا تضمنی نیست. عام استغراقی جدا است و اصلا تضمنی نیست و دلالت های مستقله است. من می دانم که لازم نیست ایمان آوردن

سؤال:

پاسخ: امام خمینی است مثلا آن چیز نیست حالا نسبت به بقیه آیا لازم است وجوب ایمان یا لازم نیست؟ این بحث. خب می گویند حالا یک مورد از تحت عام خارج شود باعث نمی شود که بقیه از تحت عموم نباشند. ولی بحث این است که تخریج فنی حجّیّت عام مجموعی در تمام باقی بعد از ورود مخصص چیست. آقای صدر می فرمایند که تخریج فنی اش این است که دلالت تضمنیه غیر تحلیلیه ولو ارتباطی باشند، در حجّیت تابع دلالت مطابقیه نیست. مجرد اینکه دلالت مطابقیه از اعتبار بیفتد، دلالت های تضمنیه از اعتبار نمی افتد. اینجا توضیحی که ایشان ارائه داده اند، این توضیح را آقای هاشمی یک جوری تصویر کرده اند و آقای حائری این تصویر را نادرست خوانده اند و تغییراتی در این تصویر ایجاد کرده اند. من دیروز بر طبق تقریبی که آقای حائری ارائه داده بود، تقریب را ارائه دادم ولی بعد به نظرم رسید که تقریب آقای هاشمی به واقع نزدیک تر است و باید همان را گفت البته یک مقداری بعضی از الفاظی که در کلام آقای هاشمی وجود دارد شاید خالی از

سؤال:

پاسخ: آقای سید کاظم حائری که تقریر کرده است آقای صدر را این قسمت ها را انگار مرحوم آقای صدر در درس نگفته بوده اند و خارج از درس بیان کرده بودند این است که فقط اصل مطلبش در تقریر آقای هاشمی است و آقای حائری هم از تقریر آقای هاشمی نقل می کند می گوید با تغییراتی که باید این تقریبات داد. ابتدا اشاره می کند که این کلام را من از آنجا اخذ کرده ام با تغییرات. در قسمت های مختلف کلام تغییراتی داده است. بعضی از قسمت هایش که خیلی تغییراتش خیلی جالب است این قسمت هم من ابتدا به نظرم رسیده بود که تغییراتی که آقای حائری در تقریر ایجاد کرده اند تقریبات مناسبی است ولی بعد که دقت کردم دیدم نه اصل مطلب همان مطلبی است که در تقریرات آقای هاشمی است. بعضی الفاظش شاید یک کمی نارسا باشد و مطلب را نمی رساند. ببینید بحث این است اساسا حالا صرف نظر از این بحث که عام مجموعی بعد از اینکه تخصیص به آن وارد شد در تمام باقی حجت است اصل اینکه عام باقی اصلا حجت هست یا نیست، به تمام باقی اش کاری نداریم. بعد از اینکه تخصیصی به عام وارد شد، اینکه عام باقی اصلا می تواند حجت باشد یا نباشد خود این دلیل می خواهد چرا؟ چون یک دلالت مطابقی داریم که آن دلالت مطابقی این است که کل این عام باید حکم رویش بیاید. کل این عامی که باید روی آن حکم بیاید، اگر ما می دانیم این دلالت حجت نیست و به کل این مجموعه حکم نرفته است. اینکه رو بقیه حکم رفته باشد خود این دلالت مطابقی که نیست دلالت تضمنیه است. اصل بقاء حجّیّت عام در باقی حالا چه به مجموع الباقی چه جزء الباقی، خود این دلیل می خواهد. ما البته آن دلیلی که اقامه می کنیم لازمه اش این است که مجموع الباقی حجت باشد. در واقع ولو بحث اصولی که علما مطرح کرده اند در مورد این است که به چه دلیل عام در تمام الباقی حجت است ممکن است در بعض الباقی حجت باشد. ولی اصل اینکه وقتی اعتبار عام در این مجموعه از بین رفت هنوز اعتباری برایش باقی مانده باشد اصل این مورد سؤال است چون یک دلالت بیشتر ندارد. او می گوید که این مجموعه را اکرام کن.من می دانم که این مجموعه واجب الاکرام نیست. اصل این که اصلا اکرامی وجود داشته باشد یا نداشته باشد علی السویه است. این آقای صدر تقریری ذکر می کنند که این تقریر هم اثبات می کند اصل اینکه بعد از اینکه وجوب اکرام این مجموعه واجب نشد، اکرام این مجموعه وقتی واجب نشد، یک وجوب اکرامی باید بیاید این وجوب اکرام هم روی همه باید بیاید. این تقریب به گونه ای است که وجوب اکرام روی تمام الباقی را هم اثبات می کند و الا اصل قضیه برای اثبات این نکته نیست. رو همین جهت تعبیر آقای حائری این است که مخالفت ظاهر در عدم اراده تمام الباقی، بیشتر از مخالفت ظاهر در عدم اراده بعض الباقی است. یعنی اگر ما بخواهیم بگوییم تمام الباقی حجت نیست مخالفت ظاهر بیشتری دارد تا اینکه بخواهیم بگوییم که بعض الباقی حجت نیست. بنابراین ما تمام الباقی را می گوییم حجت است. ولی بحث سر این است که این اصلا از بحث ما خارج است. تمام الباقی و بعض الباقی، هر دو اش دلالت عام بر آنها دلالت تضمنیه است. این دو تا دلالت تضمنیه ها را نباید با هم مقایسه کنیم. بحث سر این است که آن دلالت مطابقیه، ملاک حجیتش، اگر با دلالت تضمنیّه ها ملاک حجیتش یکی است یا دو تا است؟ ایشان می خواهد بگوید ملاک حجیت دلالت تضمنیه وراء آن دلالت مطابقیه است. اگر دلالت مطابقیه آن ملاک حجیتش را از دست داد، علم به مخالفت پیدا کردیم، آن دلالت های تضمنیه از حجیت نمی افتد. یعنی در واقع این جوری می شود. یک دلیلی که می گوید مثلا این ده نفر را باید اکرام کنی. به عدد افرادش دلالت های تضمنیه دارد. ده تا دلالت تضمنیه دارد و یک دلالت مطابقیه من حیث المجموع دارد. من علم پیدا که می کنم که نفر دهم وجوب اکرام ندارد. دو تا از دلالت های مطابقیه، یک دلالت مطابقیه و یک دلالت تضمنیه از اعتبار می افتد. اینکه کل ده تا وجوب اکرام داشته باشند و جزء دهم این از اعتبار می افتد چون علم دارم که وجوب ندارد. نه تای دیگر که نه تا دلالت دارم این نه تا به اعتبار می افتد حالا هر یک از اینها ملاک حجیتش غیر از ملاک حجیت کل است. ملاک حجیت اجزاء با ملاک حجیت کل فرق دارد. بنابراین وقتی کل این ده عالم وجوب اکرام نداشت، ما نباید بگوییم اصلا وجوب اکرامی نیست. باید بگوییم وجوب اکرام هست و هر نه تا هم هست. چون هر نه تا ملاک حجیت مستقل دارد. اینکه اصلا بخواهیم بگوییم هیچی وجوب اکرام ندارد، نه تا مطلب را زمین زدیم. نه تا دلالت تضمنیه. هر چه بیشتر بخواهیم دلالت تضمنیه را از بین ببریم مخالفت ظاهر بیشتری کردیم. به عدد اجزاء دلالت های تضمنیه با ملاک حجیت مستقل داریم.

سؤال:

پاسخ: این در واقع اشکال به کلام اقای حائری بود. و توضیح کلام آقای صدر بود که توضیح کلام آقای صدر این می شود

سؤال:

پاسخ: بله نتیجه ای که آقای صدر می خواهد بگیرد گرفته می شود. یعنی ببینید یک بحث اصولی داریم آن این است که اگر عام مجموعی از اعتبار افتاد آیا تمام الباقی حجت است یا بعض الباقی؟ ما مستقیما این بحث را نمی خواهیم حل کنیم. ما مشکل دیگری داریم که آن مشکل حل شد این بحث هم حل می شود. آقای صدر اینکه این بحث را اینجا مطرح کرده است نه اینکه مشکل ما آن بحث است. مشکل ما چیز دیگری است که با حل آن مشکل این مشکلی که در جای دیگر هم هست حل می شود. ما اصل اینکه اگر عام مجموعی از اعتبار افتاد چرا اصلا فی الجمله هم باید حجت باشد این سؤال است. حالا چه تمام الباقی چه بعض الباقی هر دام می خواهد باشد. حالا چرا اصلا باید حجت باشد. چون دلالتش بر بعض الباقی یا تمام الباقی، هر دو اش دلالت تضمنیه است. بحث روی هر دو تا است نه اینکه اصل اینکه یک حجیت اینجا وجود دارد این حجیت نسبت به تمام الباقی یا بعض الباقی است. این بحث نیست بحث بقاء حجیت ولو به نحو فی الجمله اش مورد بحث است. ولی نکته ای که ما برای بقای حجیت میگوییم آن نکته سبب می شود تمام الباقی حجت شود. یعنی حل مشکل را که کردیم، آن مشکلی که در آن بحث هم هست حل می شود. این است که آقای صدر آن بحث را اینجا طرح کرده است نه اینکه بحث دقیقا آن بحث است. در کلام آقای هاشمی که می گویم یک نوع تشویشی هست، کأنه از مجموع بیاناتشان گاهی آدم تصور می کند که آقای صدر اینجا می خواهد بگوید که این مشکل همان مشکل عام در تمام الباقی است ولی خب در مقام حل آن بر آمده است. در حالی که این مشکل آن مشکل نیست ولی راه حلی که ایشان ارائه می دهد، این راه حل هم مشکل بحث ما را حل می کن و هم مشکل آنجا را حل می کند.

سؤال:

پاسخ: اصلا ربطی به آن بحث ها ندارد.

سؤال:

پاسخ: چرا حجت است؟ محفوظ نگرفته است چون دلالت تضمنیه،

می خواهیم بعض را حجت کنیم نه تمام البعض. یک بحث این است که

دو بحث است. یکی اینکه وقتی عام حجت نبود چرا اصلا حجیتی باید فی الجمله باقی بماند؟ ما بحثمان این است. ولی راه حلی که ارائه می دهیم، این راه حل نه تنها اثبات می کند که فی الجمله باید حجت باشد تمام الباقی را هم اثبات می کند. یعنی کلام آقای صدر این است که راه حل ما برای حل یک مشکل دیگر است ولی خوشبختانه آن مشکل را هم که حل می کند خیلی تام و تمام حل می کند. بحث ما این است که اگر عام حجّیت در کل نداشته باشد، اصلا چرا فی الجمله هم باید حجت باشد؟ مگر دلالت عام نسبت به افراد تضمنیه نیست؟ دلالت تضمنیه هم در اعتبار تابع دلالت کل است. کل که از اعتبار افتاد اجزایش هم دلالت هایش از اعتبار می افتد. مشکل این است دیگر. پس چرا این اعضا شما حجیت برایش قائل هستید؟ این مشکل را که حل کردیم نتیجه حل مشکل این می شود که نه تنها فی الجمله حجیتی باقی می ماند این حجیت روی تمام الباقی هم می رود.

سؤال: مشکل اول چطوری حل شد؟

پاسخ: آهان همان را داریم می گوییم دیگر. مشکل این است ایشان می گوید اینکه شما می گویید دلالت تضمنیه در اعتبار تابع دلالت مطابقیه است نه قبول نداریم این مبنا را. دلالت تضمنیه در اعتبار تابع دلالت مطابقیه نیست. در جایی که غیر تحلیلیه باشد. چون ملاک حجیتشان مستقل است. مخالفت ظاهری که نسبت به اصل دلالت مطابقیه است یک مخالفت ظاهر است. هر یک از اجزا را که دست روی آن بگذارید، مخالفت ظاهر جدیدی از عدم التزام به دلالت تضمنیه مربوط به آن جزء هست. پس هر جزء آن باید مستقل از کل، حجت باشد و الا یک مخالفت ظاهر بیشتری پیش می آید. پس ما برای اینکه در واقع کأنه یک چیزی که ده جزئی است یازده تا ملاک حجیت دارد. یک ملاک حجیت روی کل رفته است، تک تک اجزایش هم ملاک به حجیت جداگانه ای دارد. ملاک حجّیتی که روی ده جزء رفته است با ملاک حجیتی که روی جزء دهم رفته است، این دو تا را علم داریم که مطابق واقع نیست. می ماند نه تا دلالات تضمنیه ای که ملاک حجیت هم دارند اینها اگر شما بخواهید اینها را حجت ندانید، مخالفت ظاهر جدیدی مرتکب شده اید. مخالفت اصل جدیدی مرتکب شده اید. خب بنابراین ما مخالفت اصل را مرتکب نمی شویم. نتیجه می شود که هر نه تا باید حجت باشد یعنی باز آن مشکل اینکه چرا عام در تمام الباقی حجت است حل می شود.

سؤال:

پاسخ: باز آن مشکل هست هفتمی هم باشد این مشکل هست

سؤال:

پاسخ: این دو تا را با هم مقایسه کرده است در حالی که مشکل ما این نیست. مشکل ما این است که همه با اجزاء

سؤال:

پاسخ: بله نتیجه بحث یعنی آن هم آقای حائری و هم آقای هاشمی همه یک مشکل های دیگری را این وسط حل کرده اند. آن مشکل این است که عام در تمام الباقی حجت شده است. ولی مشکل بحث ما این نیست. این نتیجه بحث ما است. مشکل بحث ما ابتدائا چیز دیگری است نتیجه اش این مشکل را هم حل شده است. این توضیحی برای فرمایش مرحوم آقای صدر.

سؤال:

پاسخ: بله بله نحوه تعبیرشان چیز نیست. در اینجا تعبیری که آقای هاشمی دارد می گویم دقیق تر است چون ایشان می گوید که مخالفتی که در عدم اینکه فی الجمله ما اصلا حجیت نداشته باشیم، نسبت به اینکه با مخالفت ظاهری که اگر همه حجت نباشد یکسان نیست. نحوه تعبیرش را ببینید تعبیر ایشان دقیق تر است. تعبیر آقای هاشمی دقیق تر است ولی کأنه این که ایجاد تشویش کرده است کأنه ابتدائا محل بحث ما این است تمام الباقی حجت است یا بعض الباقی حجت است؟ در حالی که این مشکل ما نیست این نتیجه بحث ما است. فایده بحث ما است که آن مشکلی که در بحث عام و خاص هم وجود دارد با این تحلیل ما حل می شود.

سؤال:

پاسخ: آره در نه جزئی اش مخالف ظاهر مرتکب نشدیم در هشت جزئی یک مخالفت ظاهر مرتکب شدیم

سؤال: کلام اقای حائری مخالفت ظاهر مرتکب شده ایم

پاسخ: نه نسبت به جزء دهم که مخالفت ظاهر مرتکب شدیم. بحث این است که،

سؤال:

پاسخ: نه ظاهر این نیست. همچین ظهوری نداریم. دلیل ما

ظهور در بعض اگر پیدا کند که دیگر مشکل نیست. بحث همین است. مجرد اینکه از ده جزء افتاد دیگر ظهور در نه جزء پیدا نمی کند.

سؤال:

پاسخ: نه! اگر آن پیدا کند که مشکلی نیست.

سؤال:

پاسخ: بیان آقای شاهرودی با ما در واقع دو تا ملاک را با هم مقایسه می کنیم می گوییم اگر یک ملاک از اعتبار بیفتد اعتبار ملاک دیگر هست. آقای هاشمی ملاک در کل و ملاک اجزاء را مقایسه کرده است. آقای حائری ملاک در کلّ باقی، کل باقی ها نه کل کل. بدون آن جزئی که از بین رفته است. ملاک در کلّ باقی را در نظر گرفته است با اجزاء این. کلّ باقی و اجزاء هر دو اش دلالتش تضمنیه است. اشکالی که من عرض می کنم این است، این دلالتش تضمنیه است بحث ما این است که ملاکی که در دلالت مطابقی هست، غیر از ملاک در دلالت تضمنیه است.

سؤال:

پاسخ: اصلا توجه به اینکه از کجا ما داریم به اینجا می رسیم نشده است. بحث ما این است که دلالت مطابقیه اگر از اعتبار افتاد دلالت تضمنیه معتبر است یا نیست. در این فضا ما باید بگوییم ملاک دلالت مطابقیه، همان ملاک دلالت تضمنیه نیست. یعنی دلالت تضمنیه همان ملاک دلالت مطابقیه را ندارد ملاک مستقل دارد. این بیان آقای هاشمی مناسب است.

سؤال: این بحث اگر کمک نکند به ما در اثبات تمایز ملاک دلالت مطابقی با دلالت تضمنی، بیشتر حکم یک مثالی را پیدا می کند که می خواهیم در قالب آن بحثمان را ادامه دهیم و الا اگر خودش بخواهد نتیجه بحث باشد خب برای ما چه مسئله ای است که بخواهیم حالا روی آن بحث کنیم. اگر یک مثالی را ما می خواهیم مطلبمان را توضیح دهیم روی این مثال توضیح می دهیم و الا

پاسخ: بحث مثال نیست اصلا

شاگرد: حاج آقا نگاه کن الآن بحث شهید صدر این است که دلالت مطابقی با دلالت تضمنی ملاک حجیت هایش متفاوت است. بعد بحثی که این وسط مطرح می شود کمکی به اثبات این مطلب می کند یا نمی کند؟

استاد: بله

سؤال:

پاسخ: نه نه طرح آن بحث این وسط در این است که در اوقع آن هم یک مشکل هایی است. یعنی در واقع شاید بهتر این بود که ابتدائا ما آن مطلب را طرح نمی کردیم. خود مشکله را حل می کردیم و از حل آن مشکله می گفتیم که مشکله ای که آنجا هم هست حل می شود. شیوه طبیعی بحث این است که ما پای آن مشکل را اصلا وسط نکشیم.

سؤال: ... وقتی مفید است که آن سر جای خودش حل است می گوییم آقا نگاه کنید آن

پاسخ: این است که یک مقداری عرض می کنم کلام اقای هاشمی هم خالی از تشویش نیست همین است. کأنه آدم از کلام آقای هاشمی می خواند تصور می کند که ایشان این بحث را همان بحث تمام الباقی، یعنی مشکله این بحث را همان مشکله ای که در بحث تمام الباقی حیت عام در تمام الباقی یا بعض الباقی دانسته است. در حالی که آن مشکله نیست ولی با حل مشکل بحث ما مشکل آن بحث هم حل می شود. و من فکر می کنم که آقای صدر این جوری می خواسته است بیان کند. و این است که بحث به هر حال

سؤال:

پاسخ: حالا همین را می خواهم الآن وقت گذشت این چیزی بود که فردا این را اجازه دهید اصلا نمی خواستم تمایز این دو بیان را اصلا بحث کنم ولی چون خودم اشتباه کرده بودم برای دفع اشتباه خودم مجبور شدم که این را توضیح دهم ولی حالا فردا اصل اینکه آیا دلالت تضمنیه تابع دلالت مطابقیه است را می خواهم توضیح دهم. و اساسا این بحث که دیروز هم اشاره کردم به نظر من این بحث از اساس ناشی از یک خلط است که آن خلط بین مقام ثبوت و مقام اثبات است. و ارتباط دادن این بحث با آن بحث حجیت عام در تمام الباقی و این چیزها کلّ اینها ناشی از این خلط است و این بحث ها با هم دیگر یکی نیست. حالا ممکن است احیانا در بعضی از جایگاه ها به هم دیگر مرتبط باشند ولی دو تا بحث کاملا مستقل هستند و نکاتشان با هم دیگر اصلا ارتباطی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد